گفت‌وگوی احمد غلامی با مهرزاد بروجردی

اسرائیل روحیه پادگانی دارد

مهرزاد بروجردی، تحلیلگر و استاد علوم سیاسی، انگیزه حملات اخیر اسرائیل علیه ایران را حس انتقامِ نتانیاهو می‌خواند و معتقد است ما با دو رهبر آمریکا و اسرائیل روبه‌رو هستیم کهَ هرکدام انگیزه‌های خودشان را برای درگیرشدن در مسئله حمله به ایران داشتند. بروجردی البته باور دارد که مواضع نتانیاهو و ترامپ یکسان نیستند و تأکید می‌کند که این دو کشور منافع یکسانی ندارند، بنابراین نباید به دام تحلیل‌هایی بیفتیم که معتقدند این دو کشور در جریان حمله به ایران مشارکت تام داشتند. بروجردی می‌گوید نتانیاهو طولانی‌ترین دوران را به‌عنوان نخست‌وزیر در اسرائیل داشته و سعی کرده سیاست را در اسرائیل به نفع خودش رقم بزند، در حالی که پنج سال است درگیر اتهامات قضائی است و با حرفه‌ای‌بودنِ وکلایش تاکنون توانسته دم به تله ندهد و در رابطه با اتهامات فساد محکوم نشود؛ بنابراین نتانیاهو هم به‌خاطر مسائل شخصی و هم به دلیل ضربه روانی که جنگ هفتم اکتبر به آنها زد، نسبت به ایران حس انتقام دارد. به گفته بروجردی، نتانیاهو می‌تواند انگیزه جدی برای ادامه جنگ داشته باشد، وضعیت ترامپ البته با نتانیاهو یکسان نیست، اما او هم با در نظر گرفتن عامل فرصت‌طلبی سیاسی می‌خواست با حملات یک‌روزه‌اش به ایران مدعی شود که آمریکا به کمک اسرائیل آمده تا ایران ناگزیر به شکست شود. مهرزاد بروجردی، نویسنده کتاب «روشنفکران ایرانی و غرب»، در رشته‌های علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در دانشگاه بوستون تحصیل کرده و دانش‌آموخته روابط بین‌الملل است و هم‌اکنون نایب‌رئیس دانشگاه علم و فناوری میزوری و رئیس کالج هنرها، علوم و آموزش این دانشگاه است.

پیش از آنکه به جنگ دوازده روزه اسرائیل علیه ایران و آتش‌بس بپردازیم، این پرسش مطرح می‌شود که چه شد اسرائیل ناگهان به ایران حمله کرد؟ البته ظاهرا این حمله با برنامه‌ریزی قبلی انجام شده است.

با در نظر گرفتن اتفاقاتی که از هفتم اکتبر شروع شد، می‌شد پیش‌بینی کرد دیر یا زود به این مرحله خواهیم رسید. سال پیش هم شاهد زدوخورد هوایی بین ایران و اسرائیل بودیم، اما به نظر می‌آید با در نظر گرفتن ضربات هولناکی که اسرائیل به حماس و حزب‌الله زد، فرصت را غنیمت شمرد که به ایران هم صدمه بزند تا قدرت خودش را تثبیت کند. از نگاه اسرائیلی‌ها این فرصت مناسبی بود، با در نظر گرفتن اینکه کسی در کاخ سفید است که به این نوع حرکات روی خوش نشان می‌دهد. به نظرم آتش‌بس شکننده است و اگر فکر کنیم این پایان ماجراست شاید خام‌اندیشی باشد. در گذشته هم آقای ترامپ بین حماس و اسرائیل آتش‌بسی ایجاد کرد که بیش از چند روز طول نکشید. امروزه هم دلایلی وجود دارد که می‌تواند بار دیگر ما را به درگیری بکشاند. برای مثال اگر غربی‌ها و اسرائیلی‌ها این مسئله را مطرح کنند که ایران دوباره دست به غنی‌سازی زده، می‌توانند سعی کنند کاری را که پایان ندادند، این بار پایان بدهند.

وقتی جنگی صورت می‌گیرد -فارغ از مسائل اقتصادی و نظامی- شخصیت افرادی که در رأس قدرت و در دولت‌ها هستند در جنگ‌ها تعیین‌کننده است. خصوصیات شخصیتی نتانیاهو و ترامپ چقدر در این حمله تأثیر داشت؟ اگر افراد دیگری هم روی کار بودند این اتفاق می‌افتاد؟

نقش افراد در تاریخ مهم است. در این مورد خاص، با دو نفر از رهبران اسرائیل و آمریکا روبه‌رو هستیم که هرکدام‌شان انگیزه خودشان را برای درگیرشدن در این مسئله داشته‌اند. اما اضافه کنم که لزوما منافع اسرائیل و آمریکا یکسان نیست و اگر به دام این تحلیل‌ها بیفتیم که اینها مشارکت تام داشتند و یکسان هستند، اشتباه است. امروزه نتانیاهو طولانی‌ترین دوران را به‌عنوان نخست‌وزیر در اسرائیل داشته و سعی کرده تا جایی که می‌تواند سیاست را به نفع خودش در اسرائیل رقم بزند. پنج سال است که درگیر اتهام قضائی است اما توانسته با حرفه‌ای‌بودن وکلایش تابه‌حال دم به تله ندهد و در رابطه با اتهامات فساد محکوم نشود. نتانیاهو هم به‌خاطر مسائل شخصی و هم به‌خاطر ضربه روانی که جنگ هفتم اکتبر به آنها زد، این حس انتقام را دارد. نتانیاهو در گزافه‌گویی ید طولایی دارد، سال‌هاست که می‌گوید ایران در شرف دستیابی به بمب اتمی است و می‌خواست دنیا را قانع کند که باید این تهدید را از بین برد. اتفاقات بعد از هفتم اکتبر فرصت مناسبی برای حمله به ایران به وجود آورد؛ بنابراین بودن نتانیاهو در رأس قدرت امر مهمی است، اما بسیاری از نخست‌وزیران قبلی اسرائیل هم -با یک استثنا- از این نوع حملات اسرائیل دفاع کرده‌اند. از لحاظ روان‌شناسی اجتماعی، اسرائیلی‌ها یک نگاه پادگانی دارند، یعنی فکر می‌کنند کشوری هستند که ممکن است از طرف همسایگان مورد تهدید قرار بگیرند و مردم عادی را قانع کرده‌اند که ما در خطر هستیم و برای دفاع از خودمان باید هر کاری لازم شد انجام دهیم، ازجمله جنایاتی که متأسفانه در غزه به بار آوردند. درباره آقای ترامپ هم یک ضرب‌المثل انگلیسی می‌گوید «پیروزی هزار پدر دارد، اما شکست یتیم است»؛ کسی حاضر نیست مسئولیت شکست را بپذیرد، اما همه می‌خواهند سوار قطار پیروزی شوند. آقای ترامپ با دیدن ضرباتی که اسرائیل توانست به ایران بزند، فرصت را مغتنم شمرد و به این حمله پیوست و سایت‌های اتمی ایران را زدند، اما خیلی زود آتش‌بس اعلام کردند. برای تحلیل مسئله باید تفاوت موقعیت ترامپ و نتانیاهو را در نظر گرفت. در آمریکا حزب جمهوری‌خواه و کمپینی که آقای ترامپ با آن روی کار آمد شدیدا مخالف درگیرشدن آمریکا در جنگ‌های نظامی بقیه کشورهاست. آنها معتقدند بعد از تجربه افغانستان که طولانی‌ترین جنگ تاریخ کشور آمریکا بود و نیز تجربه عراق، دیگر نباید در چنین باتلاق‌هایی فرو رفت. اگر آمریکا می‌خواست جدا با ایران وارد جنگ شود، می‌توانست دردسرهایی برای ترامپ در میان طرفدارانش ایجاد کند. به‌علاوه اینکه ادامه جنگ تبعاتی از نظر اقتصادی برای آمریکا داشت که با برنامه‌های آقای ترامپ وفق نمی‌کرد. برای مثال اگر در خلیج فارس درگیری رخ دهد، بالارفتن قیمت نفت و تعرفه‌های گمرکی که آقای ترامپ وضع کرد، سبب جهش قیمت‌ها می‌شد که از نظر سیاسی به نفعش نبود. خلاصه اینکه نتانیاهو می‌تواند انگیزه جدی برای ادامه جنگ داشته باشد، ولی لزوما برای آقای ترامپ این‌طور نیست. ترامپ با در نظر گرفتن عامل فرصت‌طلبی سیاسی می‌خواست از این فرصت استفاده کند و همان‌طور که دیدید بعد از حملات یک‌روزه خودش می‌گوید آمریکا به کمک اسرائیل آمد و شکست را به ایران قبولاند.

به نکته مهمی اشاره کردید که اسرائیل به‌صورت پادگانی اداره می‌شود و همواره روحیه پادگانی در قلمرو سیاسی آنجا وجود دارد. البته این خوش‌بینی هم وجود دارد که مردم اسرائیل توان این‌همه جنگ را نخواهند داشت، اما گویا شما عکس این قضیه را می‌گویید.

این یک واقعیت است. در اسرائیل مردمانی از بیش از صد کشور دنیا زندگی می‌کنند و با طیف وسیعی از نقطه نظرات روبه‌رو هستید؛ از یهودیان روس بگیر تا یهودیان اتیوپی. در اسرائیل یک جنبش صلح‌طلب جدی وجود دارد. اما واقعیت این است که هم جناح صلح‌طلب و هم حزب کارگر اسرائیل که می‌دانیم برای سال‌ها قدرت را در دست داشت، به‌خاطر یک‌سری تغییرات دموگرافی در کشور، ستاره اقبالشان نزول کرده و حزب لیکود که آقای نتانیاهو رهبری‌اش را دارد، سال‌هاست مقام نخست‌وزیری را در اختیار دارد. بسیاری از یهودیان که از روسیه و کشورهای اسلامی به اسرائیل آمدند، برای مثال یهودیان مراکش و کسانی که در کشور خودشان به‌خاطر یهودی‌بودن تحت فشار بودند، از حزب لیکود جانبداری می‌کنند، بنابراین آنها انتخابات را می‌برند و دست بالا را دارند. درباره واقعه حمله حماس در هفتم اکتبر، ای کاش نیروها در کشورهای اسلامی این درس عبرت را بگیرند که هر بار حملاتی به این شکل شده -۱۱ سپتامبر یا هفت اکتبر- مابقی داستان چه اتفاقاتی افتاد. ۱۱ سپتامبر به تغییر حکومت‌ها در عراق و افغانستان انجامید و به رشد داعش کمک کرد و ناامنی در سوریه ایجاد شد. هفتم اکتبر هم جوازی برای دولت اسرائیل شد که بگوید حماس مردم بی‌گناه ما را که در فستیوال موسیقی بودند کشتار کرد و شهروندان راَ به گروگان گرفت، بنابراین هر آنچه با آنها انجام دهیم لایقشان است. یعنی از این فرصت استفاده بهینه کردند. اگر صادقانه صحبت کنیم گریبان خودمان را هم نمی‌توانیم از این مسئله خلاص کنیم. اگر می‌خواهیم از تکرار این نوع اتفاقات جلوگیری کنیم، زمان بازنگری جدی در سیاست داخلی و خارجی ایران فرارسیده است. ادامه‌دادن و با همان فرمان راندن، به این معناست که انگار این جنگ دوازده روزه اتفاق نیفتاده! اما در صداوسیمای جمهوری اسلامی حماسه‌سرایی می‌کنند، در حالی که باید آنچه را اتفاق افتاد پذیرفت. متأسفانه در نظام سیاسی ما هرکسی به خودش اجازه می‌دهد حرف بزند، حتی اگر جایگاهی ندارد و این آبروریزی‌ها را به بار بیاورد. همین چند روز پیش، یکی از این افراد خواستار دستگیری و اعدام رئیس سازمان آژانس اتمی شد. نماینده ایران در سازمان ملل باید این حرف را انکار می‌کرد و می‌گفت این حرف‌ها را قبول ندارد. حتی در شرایط بدی مثل امروز، می‌شود تهدیدها را به فرصت تبدیل کرد. اگر به خودمان بیاییم می‌فهمیم که نیاز به آشتی ملی و بازگشایی فضای سیاسی است، نه اینکه دوباره فاصله جامعه و حکومت را بیشتر کنیم. تحقیقاتی در مورد افکار عمومی ایرانیان شده، آقای دکتر منوچهر محسنی و دیگران پژوهش‌هایی به اسم «پیمایش نگرش‌ها و ارزش‌های ایرانی» انجام داده‌اند. امیدوار بودم که سیاست‌مداران ما، این نوع پیمایش‌ها را نگاه کنند و ببینند جامعه از لحاظ فکری چطور پوست انداخته و ارزش‌هایش متحول شده است. اتفاقاتی در این چهار دهه افتاده که ایران ما دیگر ایرانِ گذشته نیست. برای مثال فاصله شهر و روستا از بین رفته، مسئله حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی بسیار جدی‌تر از گذشته شده، مردم به حقوق خودشان بیش از پیش واقف شده‌اند و تماس با دنیای خارج را می‌خواهند.

شما آثاری در مورد نقش روشنفکران دارید که در شرایط اجتماعی ایران اثرگذار بودند. آیا در شرایط کنونی، روشنفکران ایران و جهان می‌توانند حتی به‌صورت نمادین اثرگذاری داشته باشند؟

این یک واقعیت اجتماعی است که با به وجود آمدن امکان‌های شبکه‌های اجتماعی، هرکس امکان ابراز عقیده دارد و میزان این تنوع از نقش کلیدی روشنفکران کم کرده، یعنی حریف‌های زیاد دیگری در صحنه هستند که می‌توانند حرف خودشان را بزنند. اما متأسفانه پلتفرم‌های اجتماعی سبب شده مردم به‌جای مبادرت به کتاب‌خوانی و مقاله‌خوانی خودشان را با توییت‌های دو سه خطی سرگرم کنند. بنابراین اگر به شکل کلان نگاه کنیم، روشنفکران دیگر نقش تأثیرگذار گذشته را ندارند و مرجعیت‌شان در اذهان عمومی کم شده است، اما به این معنی نیست که نمی‌توانند مثمرثمر باشند. جامعه ما هنوز برای استاد دانشگاه و دانشجو حرمتی قائل است و کماکان این افراد رسالت خودشان را دارند؛ چه در مطبوعات باشند، چه در دانشگاه و اتاق‌های فکر، باید نظرات‌شان را با مردم در میان بگذارند. متأسفانه امروز کسانی به‌خصوص در خارج از کشور -که من به آنها «فروشندگان رؤیا» یا «کیمیاگران خیال» می‌گویم- به توهماتی دامن می‌زنند که درک غیرواقعی به مردم می‌دهند و فکر می‌کنند این نظام در حال فروپاشی است و هر لحظه یک قیام می‌تواند این نظام را به زیر بکشد. اگر کسی خودش را روشنفکر تلقی می‌کند، وظیفه وجدانی و تاریخی دارد که حرف حقیقت را بزند حتی اگر به مذاق مردم خوش نیاید. وظیفه روشنفکر دنباله‌روی از مردم نیست؛ این تفکر پوپولیستی است. رسالت روشنفکر این است که چند قدم از مردم جلوتر باشد. نشخوارکردن حرف‌های مردم که می‌تواند منطق جدی در آن نهفته نباشد، رسالت روشنفکری به بار نمی‌آورد. اگر قرار است روشنفکر وجدان بیدار جامعه باشد، باید حرف خودش را بزند. هرکسی که در عرصه عمومی است، باید بتواند حرف‌هایش را بدون محدودیت‌هایی که در فضای فکری ایران حاکم است بزند تا دادوستد فکری صورت بگیرد. جامعه به وام فکری نیاز دارد که روشنفکران باید آن را تهیه کنند. مگر به‌جز روشنفکران چه کسانی می‌خواهند در فرهنگ یک جامعه کنکاش کنند.

به نظر می‌رسد در خارج از ایران ادراکی به وجود آمده بود که اگر اسرائیل به ایران حمله کند مردم یک‌صدا حمایت می‌کنند، اما این اتفاق نیفتاد.

متأسفانه این برداشت وجود داشت. در خارج از ایران به وفور و از دوستان در ایران هم این حرف را می‌شنیدم که اگر اسرائیل به چند هدف نظامی حمله کند، مردم به‌پا می‌خیزند. در جنبش مهسا و وقایع فعلی، همواره تحلیلم این بوده که شرایط برای قیام مردمی فراهم نیست. اما حمله به مملکت مسئله دیگری است و این حرف غیرواقع‌بینانه‌ای بود که فکر کنیم در شرایط بمباران اسرائیل، مردم به خیابان می‌آیند تا حکومت را براندازند. فکر می‌کنم جامعه ما عمدتا محافظه‌کار است، یعنی روش محافظه‌کارانه در پیش می‌گیرد. می‌دانیم که عملی مثل انقلاب و شورش و قیام عمل پرخرجی از لحاظ نیروی انسانی و مادی است، بنابراین باید شرایطی وجود داشته باشد که وجود ندارد. اینها رؤیابافی بود و شکست این رؤیا شاید تلنگری باشد به این افراد که به‌جای بحث‌های شعارگونه بیشتر جامعه ما را بشناسند. اجازه دهید دو سه بیت هم از فردوسی یادآوری کنم که شاید اهمیت این مسئله را امروز برای ما بیشتر جا بیندازد: «چو در پاس ایران تو باشی به هوش/ کند آفرین بر تو فرخ سروش/ تو ایران‌زمین را نگهدار باش/ به داد و دهش کوش و هوشیار باش/ دریغ است ایران که ویران شود/ کنام پلنگان و شیران شود». ما به آن داد، دانش و عدالت از طرف حاکمان احتیاج داریم که این همبستگی ملی به وجود بیاید و پایدار شود. متأسفانه در شرایط فعلی با دوگانگی‌ها و قطبی‌شدن روبه‌رو هستیم؛ کسانی که به خاطر حس اسلامی یا ملی‌گرایی‌شان مخالف حمله هستند و دیگرانی که به خاطر استیصال تنها چاره را در حمله یک کشور خارجی می‌دانند. این زنگ خطر جدی برای جامعه است و اگر ما درایت داشته باشیم این زنگ خطر را باید دریابیم.

اتفاق خوبی که افتاده این است همه حول مفهومی به نام «ایران» توافق دارند. درست است که تنوع فکری و نقطه نظرات متفاوتی وجود دارد، اما شاهد احیای ایران در جامعه هستیم. اکنون بیش از هر چیز در مورد ایران صحبت می‌کنیم و نگرانش هستیم. این نوعی تحول یا تغییر رویکرد اجتماعی در ایران است که می‌توانیم دور یک مفهوم جمع شویم. آیا این برداشت خوش‌بینانه است؟

حرف شما کاملا متین و درست است. این اتفاق را از فاصله هزاران کیلومتر، با دنبال‌کردن اتفاقات ایران می‌بینیم. اما امیدوارم این یک حس زودگذر و استفاده ابزارگرایانه نباشد. در جنگ ایران و عراق هم به مام میهن حمله شده بود. من اهل خوزستان هستم و خیلی از همکلاسی‌هایم را در جنگ ایران و عراق از دست داده‌ام. اما بعد از اینکه جنگ تمام شد دیدیم که چطور مسئله ملی‌گرایی به کنار رفت و خواستند شیوه دیگری از تفکر را حاکم کنند، که راه به جایی نبرد. حس ایرانی‌گرایی و آداب و رسوم ایرانی که از اجداد ما به ارث رسیده، درختی نیست که با باد و شعار از بین برود. هر که به جنگ نوروز و یلدا رفت، با شکست روبه‌رو شد. امیدوارم این چرخش فکری پایدار باشد و لازمه این پایداری آشتی ملی است. اگر با نگاه‌های تنگ‌نظرانه به مسئله نگاه کنیم، راه به جایی نمی‌بریم. گاهی فاجعه لازم است که انسان به خودش بیاید و موقعیت را درک کند. جنگ دوازده روزه به من درسی داد که ایران هیچ دوست واقعی ندارد؛ رفقای روس و چین، همه شوخی بود. دیدیم که در بزنگاه کسی به کمک ما نیامد. ایران این‌قدر از گروه‌های مختلف حمایت کرد، اما در شرایط جنگ برای کمک به ایران انگشتی برنداشتند، چون از سیاست دولت عراق برای بهبود وضعیت خودشان استفاده می‌کردند.

به بحث قبلی برگردیم. به نظر شما آیا تعارض منافع اسرائیل و آمریکا می‌تواند مانع حمله مجدد اسرائیل به ایران شود؟

منافع ترامپ در این نیست که به اسرائیل اجازه حمله مجدد بدهد. اما یادمان باشد که به‌هیچ‌وجه نمی‌شود به حرف‌های آقای ترامپ اعتماد داشت، برای اینکه امروز یک حرفی می‌زند و فردا حرف دیگری می‌زند. من می‌توانم بفهمم که طرف ایرانی این نگرانی را دارد که نمی‌تواند به ترامپ اعتماد کند، چون مثل حزب باد موضع عوض می‌کند. بنابراین این امکان وجود دارد. اما ایران مجبور به مذاکره با آمریکا و آژانس است، چون مسئله مکانیسم ماشه مثل یک گیوتین تا سه ماه دیگر بالای سر ایران است. اگر مذاکره نکنیم، مکانیسم ماشه فعال می‌شود و تحریم‌های بدتری خواهد شد و توجیه بیشتری دست اسرائیل برای حمله می‌دهد. اگر ایران با آژانس همکاری نکند و اجازه بازدید ندهد هم مشکل‌ساز است. وقتی پای میز مذکره می‌روید، هر طرف باید سعی کند آس برنده در دست بگیرد. امروز دولت ایران باید جدی‌تر و با کنار گذاشتن شعار وارد مذاکره شود. هر نماینده مجلسی که به خودش اجازه می‌دهد در مورد سیاست جهانی ایران صحبت کند، باید اینها را به نظم کرد که شما حق ندارید در این بحبوحه حرف‌هایی بزنید که بهای فاحشی برای مملکت داشته باشد. بنابراین توپ فقط در زمین اسرائیل و آمریکا نیست، بخشی هم در زمین ما است و بستگی به بازی ما در این برهه دارد.

به نظر شما ما به چه سمتی حرکت می‌کنیم؟ پیش‌بینی شما از آینده چیست؟

پیش‌بینی واقعا سخت است. یک بخش از مغزم می‌خواهد امیدوار باشد که شاید فرصتی برای بیرون‌آمدن از ریل بدی باشد که چند دهه در آن بودیم. ولی اگر صادقانه بگویم امید سرمایه آدم مفلس است و ما هم مفلس هستیم. متأسفانه درایتی ندیدم. بیست‌وپنج سال پیش که آقای خاتمی سر کار بود، جلسه‌ای به‌عنوان گفت‌وگو با ایرانیان خارج از کشور گذاشتند که من آنجا مقاله‌ای مطرح کردم که بعد در کتاب «تراشیدم، پرستیدم، شکستم» چاپ شد و سخنی بود با منادیان گفت‌وگو با ایرانیان خارج از کشور. گفتم اگر در گفت‌وگو جدی هستید، گفت‌وگوی تمدن‌ها پیشکش، اول توان گفت‌وگو با ایرانیان خارج از کشور را داشته باشید که هزاران حلقه الفت با آن جامعه دارند. برای منِ نوعی ایرانی که چهل، پنجاه سال است در آمریکا زندگی می‌کنم، تا زمانی که مشکل سربازی برای پسرم ایجاد می‌کنید، تا زمانی که بخشش سیاسی ندادید و می‌گویید ضد انقلاب هستید، چطور دلخوش کرده‌اید که یک ایرانی که سرمایه علمی و مالی دارد با چهارتا تعارف خشک و خالی به ایران برگردد و در ایران سرمایه‌گذاری کند، وقتی حاضر نیستید برای سرمایه‌اش امنیت ایجاد کنید، یا فردا ممنوع‌الخروجش کنید و به زندان بیندازید. وقتی می‌گویم آشتی ملی و ریل عوض‌کردن سیاست، یعنی دیگر در بر پاشنه فعلی‌اش نچرخد، نه کارهای تزئینی. اینکه در میدان آزادی سرود «ای ایران» را بخوانند کار سمبلیک و زیبایی است، اما چاره درد ما نیست. مثل اینکه به شما تیر خورده باشد، چسب ساده رویش بزنید. این تیر هنوز در بدن است. زخم جامعه عمیق است؛ باید این زخم را به شکل جدی التیام ببخشید نه به شکل سمبلیک. ارزش کار سمبلیک کوتاه‌مدت و مقطعی است. باید کلان‌تر و عمیق‌تر فکر کنیم. شاید این فکر من بیشتر شبیه رؤیا باشد که کشورها بتوانند گذشته‌شان را کنار بگذارند. اما آیا وضعیت ایران با هر آنچه در این چهار دهه صورت گرفته، واقعا بدتر از وضعیت آفریقای جنوبیِ دوران آپارتاید است؟ در آنجا تبعیض نژادی به آن شدت برای دهه‌ها وجود داشت، ولی وقتی زیر دست نلسون ماندلا تغییر به وجود آمد، گفت گذشته‌ها را فراموش کنیم و جلو برویم. قرار نشد یقه کسی را بگیرند و اعدام کنند. ببینید آفریقای جنوبی از آن مدت تا به حال چه پیشرفتی کرده. چرا آفریقای جنوبی با تاریخچه وحشتناک آپارتاید توانِ آشتی ملی دارد، ولی جامعه ایران نداشته باشد! تا چه زمانی قرار است افق فکری ما این‌قدر کوتاه باشد که نبینیم دنیا چه شکلی است. این سؤالاتی است که روشنفکران، روزنامه‌نگاران و خبرگان جامعه باید مطرح کنند.

> **در خارج از ایران به وفور و از دوستان در ایران هم این حرف را می‌شنیدم که اگر اسرائیل به چند هدف نظامی حمله کند، مردم به‌پا می‌خیزند. در جنبش مهسا و وقایع فعلی، همواره تحلیلم این بوده که شرایط برای قیام مردمی فراهم نیست. اما حمله به مملکت مسئله دیگری است و این حرف غیرواقع‌بینانه‌ای بود که فکر کنیم در شرایط بمباران اسرائیل، مردم به خیابان می‌آیند تا حکومت را براندازند**

نگاه

مروری بر کتاب «دستورنامه رابرت»
اثربخشی تصمیمات جمعی

جواد لگزیان: تجربه‌های ملی و جهانی نشان می‌دهد هرگاه تعداد افراد صاحب‌نظر و صاحب حق برابر که بخواهند مشورت کنند و به تصمیم واحد برسند، از تعداد انگشتان یک دست بیشتر شود، ضرورت در نظر گرفتن قواعدی برای اداره جلسه که مورد توافق تمام اعضای گروه باشد، احساس می‌شود. البته روش‌های سنتی کدخدامنشانه و چانه‌زنی که به اختلاف‌ها خاتمه می‌دهد، برای جامعه‌های کوچک، بسته و سنتی روش‌های کارآمد و اثربخشی بودند و هستند. اما برای ساخت جامعه‌های بزرگ‌تر با کارکردهای پیچیده‌تر و با اعضای صاحب‌نظر و صاحبِ حق برابر به مجموعه قواعدی نیاز است که به‌طور کامل و جامع در «دستورنامه رابرت» گردآوری و تبیین شده است. کتاب «دستورنامه رابرت» نوشته هنری مارتین رابرت که نخستین ویرایش آن در سال ۱۸۷۶ در آمریکا منتشر شد و ترجمه ویرایش دوازدهم آن را اکنون مشاهده می‌کنیم، جامع‌ترین و کامل‌ترین مرجع پارلمانی است که مجموعه قواعد قانون عام پارلمان را گردآوری کرده و به‌صورت یک خودآموز در اختیار علاقه‌مندان قرار داده است. علاوه‌براین، گروه مؤلفان ویرایش‌های اخیر این کتاب، قواعد قانون عام پارلمان را از نظر فلسفی نیز تبیین کرده‌اند، به نحوی که این کتاب، درعین‌حال یک کتاب نظری حقوقی هم محسوب می‌شود. بااین‌همه، شهرت جهانی «دستورنامه رابرت» دلیل دیگری هم دارد: بازماندگان هنری مارتین رابرت، مؤلف اصلی و اولیه این کتاب، با تأسیس «انجمن رابرت رولز»، نسل بعد از نسل، با ارائه پاسخ به مسائل مستحدثه در عرصه حقوق پارلمانی، به بهترین شکل ممکن نسبت به روزآمدسازی این قواعد نیز اقدام کرده‌اند. کتاب در بیست فصل و یک پیوست سازمان یافته است: مجامع مشورتی: انواع و قواعد آن؛ انجام کار در مجمع مشورتی؛ توصیف انواع پیشنهادها در تمام دسته‌بندی‌ها؛ نشست و اجلاس؛ پیشنهاد اصلی؛ پیشنهادهای فرعی؛ پیشنهادهای فوریتی؛ پیشنهادهای ضمنی؛ پیشنهادهایی که مسئله‌ای را دوباره در برابر مجمع طرح می‌کنند؛ تجدید پیشنهادها؛ پیشنهادهای تأخیری و نامربوط؛ نصاب: دستور کار و مفاهیم مرتبط؛ تخصیص صحن: مذاکره؛ رأی‌گیری؛ معرفی و انتخاب نامزدها؛ مقامات، صورت‌جلسه و گزارش مقامات؛ نشست‌های توده‌ای: سازماندهی به یک انجمن دائمی؛ آیین‌نامه؛ کنوانسیون‌ها؛ رویه‌های انضباطی و پیوست نمونه قواعد برای نشست‌های الکترونیکی.

«دستورنامه رابرت» مجموعه کاملی از قواعد و رویه‌های تأسیس و اداره انواع جامعه‌ها و انجمن‌ها و مجامع تصمیم‌گیری گردآوری و تبیین شده است که اعضای آنها در تمام فرایند تصمیم‌گیری حقوق برابر دارند. سابقه برخی از رویه‌ها و قواعد ارائه‌شده در این کتاب به دوران طلایی تمدن یونان باستان می‌رسد که نخستین حکومت مبتنی بر قانون دموکراسی یکی از میراث‌های گران‌قدر آن است. بعدها که رومی‌ها بر یونان مسلط شدند، موج عظیمی از ترجمه متون یونانی به لاتین آغاز شد و آشنایی با زبان یونانی یکی از افتخارات لاتین‌زبانان رومی محسوب می‌شد. همین رومیان بودند که بعد از تسخیر جزیره بریتانیا و در طول چهارصد سالی که در آنجا حکومت کردند، ضمن انتقال جلوه‌هایی از تمدن روم باستان، برخی از رویه‌ها و سنت‌های اداره مجامع تصمیم‌گیری را نیز در بریتانیا رواج دادند. بااین‌همه، بخش اصلی و درخور توجه این قواعد در طول هشتصد سال در پارلمان‌های انگلیس و به‌تدریج و در جریان عمل و از طریق آزمون و خطا ساخته و پرداخته شدند. به‌عنوان نمونه، برای نخستین بار از سال ۱۵۸۱ میلادی اصل زیر به‌صورت یک قاعده در پارلمان انگلستان شناخته و رعایت شده است: وقتی پیشنهادی مطرح شد، پیش از آنکه پیشنهاد دیگری مطرح شود، آن موضوع باید از طریق رأی‌گیری تعیین تکلیف شود، یا با اتفاق آرای مجلس کنار گذاشته شود.

دستورنامه رابرت

قواعد اداره انواع مجامع تصمیم‌گیری
هنری مارتین رابرت
ترجمه داود حسین
انتشارات اختران